

**به مقام محترم وزارت امور خارجه!
قابل توجه مدیریت محترم دوم سیاسی**

با پیروزی انقلاب مردم مصر، گروه های مختلفی به صحنه آمده و فعالیتهای شان برجسته تر گردیده است. پررنگ شدن نقش برخی نیروها از جمله برخی نیروهای اسلام سیاسی و به ویژه گروه های سلفی، مایه نگرانی دیگر گروه ها و حتی نخبگان سیاسی و فرهنگی گردیده و این هراس را ایجاد کرده است که مبادا آنان با دست یافتن به نفوذ بیشتر، در صدد تحمیل افکار و عقاید خود بر دیگران بر آیند و از این طریق زمینه را به سختگیریهایی فراهم گردانند که به تشنج و درگیریهای فرقه ای و مذهبی بینجامد و وحدت ملی این کشور را آسیب برساند. در همین ارتباط، عبده مباشر، از نویسندگان روزنامه اهرام، در شماره روز یکشنبه 14 حمل سال جاری برابر با 3 اپریل 2011 مطلبی نگاشته است با عنوان "بازخوانی روزگار سلف صالح" که بخشی از این نگرانیها را بازتاب می دهد:

حضرت ام المومنین عایشه (رض) نه از اسلام نفرت داشت و نه با آن مخالف بود آن گاه که با یاران و هوادارانش که شماری از عشره مبشره هم در رأس شان قرار داشتند، در حادثه جمل به جنگ امیر المومنین علی بن ابی طالب (رض) پسرکاکای پیامبر و داماد وی رفت. مسئله در حقیقت کشمکش بود میان دو موضع و دو دیدگاه و دو نگرش متفاوت، و این کشمکش خونین هیچگاه بدانجا نرسید که دامن اسلام را بعنوان یک دین بگیرد، دینی که بالاتر و بزرگتر و بلندمرتبه تر از هر اختلافی میان مسلمانان است.

همچنین بوده است هنگامی که سپاه علی (رض) و معاویه در صفین رو در رو گردیدند، و علی رغم شدتی که این کشمکش بخود گرفت و خونهای فراوانی که بر زمین ریخت، قضیه در حد اختلاف میان دو رهبری و دو شخصیت بارز بود که بر سر برخی مسایل دنیوی مرتبط با قتل خلیفه سوم، عثمان بن عفان با هم اختلاف نظر داشتند، البته به عنوان دلیلی که از سوی معاویه عنوان گردیده بود تا علاقه ای را که به امیر المومنین شدن داشت در ورای آن پنهان کند. چنین کشمکش بر سر قدرت، ربطی به دین اسلام ندارد، بلکه

ناشی از رفتار و ضعف بشری است، و واضح است که هیچکدام شان با اسلام دشمنی و مخالفتی نداشت.

اگر کمی به گذشته برگردیم و عامل قتل خلفای راشدین را در نظر بگیریم، که گفته می شود در حادثه قتل عمر (رض) به دست ابولؤلؤ مجوسی، انگشت اتهام متوجه مغیره بن شعبه بوده است، و گویا او کارگر مجوسی اش را فرمان به این کار داده بود، دیده می شود که هم او و هم عثمان و علی به دست مسلمانان کشته شدند. عثمان را شورشیان مسلمانی کشتند که یکی شان محمد بن ابی بکرصدیق بود، و دومی را عبدالرحمن بن ملجم. کسانی که به قتل عثمان دست زدند می خواستند بخاطر تبعیضی که به نفع اقوامش روا داشته بود از او انتقام بگیرند، اما قتل علی در چارچوب توطئه ای صورت گرفت که قرار بود طبق آن هر سه نفر، علی و معاویه و عمروبن العاص به قتل برسند.

قاتلان تصور کردند که مصلحت مسلمانان در کشتن این سه نفر نهفته است، هرچند قاتل علی به این کار موفق گردید و دو نفر دیگر نجات یافتند.

مهم این است که قاتلان و توطئه گرانی که پشت سر آنان بودند از دشمنان دین اسلام نبودند.

این صفحه از تاریخ و صفحات بعد از آن، ردی آشکار به همه نیروهای اسلام سیاسی است که خواهان بازگشت به روزگار سلف صالح هستند.

در این شکی نیست که آنان در پیوند شان با خداوند (ج) و با دین وی، پیشوایان تقوی و پرهیزگاری و نمادهای هدایت بودند، اما در آنچه متعلق به امور دنیوی است، بعضی از ایشان به کشمکشها داخل شدند و تا سرحد جنگ و قتل نیز به پیش رفتند، یعنی ارتباط شان با خدا در سطحی بسیار عالی بود، اما به عنوان انسان، ضعفهای بشری خود را داشتند، و این کشمکشها بر اصل تقوی و پرهیزگاری شان تاثیری نداشت.

باید به مسایل به این گونه نگاه کنیم، و اگر می خواهیم به آنان اقتدا صورت گیرد باید در زمینه تقوی و پرهیزگاری شان باشد که ستون فقرات در کار دعوت به دین است، ولی بازتولید روزگار ایشان که گویا روزگاری آکنده از اعمال صالحه بوده است، چنین تصویری برخاسته از ندانستن این واقعیت است که انسانها در کشمکشهای دنیوی شان نه پیامبر اند و نه معصوم و نه از جنس فرشتگان. نمی دانم چرا دعوتگران نیروهای اسلام سیاسی معاصر، خود را به بیخبری می زنند و جنبه بشری در زندگی سلف را که در جنگها و توطئه های مستمر قتل به شکل آشکاری خود را نشان داد، نادیده می گیرند.

اگر نبرد کربلا را در نظر بگیریم که امام حسین (رض) و افراد خانواده اش به دست نیروهای یزیدبن معاویه چه دیدند، برای مان معلوم خواهد شد که مسلمانان در کشمکشهای دنیوی شان با یکدیگر به چه درک اسفلی سقوط می کنند بدون اینکه این امر ربطی به مسلمانی شان داشته باشد، زیرا کشمکش همیشه یک امر دنیوی و بشری باقی می ماند. این کشمکش با اسباب و انگیزه ها و شرایط مختلفی که داشته است، نیروی محرک همه رویدادها بوده است با همه شاخ و برگها و خشونت هایی که به همراه داشته اند. در بسیاری موارد، مسلمانان در جنگ های شان با یکدیگر، همه مرزها را در هم شکستند، و اگر چنین نمی بود هرگز حجاج بن یوسف ثقفی در جنگ با عبدالله بن زبیر، بر خانه خدا هجوم نمی برد و قرامطه حجر الاسود را از کعبه به مقر دولت خود در کنار ساحل خلیج فارس منتقل نمی کردند.

در همان زمانی که امپراطوری اسلامی در شرق و غرب و شمال و جنوب در حال گسترش بود و اجتهاد و فقه به شکوفایی رسیده بود و شمار فراوانی از دانشمندان در زمینه های مختلف ظهور کرده بودند، کشمکش میان نیروهای متخاصم سیاسی و مذهبی به شدت زبانه می کشید.

ظلم آشکاری است اگر همه این مسایل به دین اسلام نسبت داده شود، حتی اگر کشمکشها ریشه در تعدد فرقه ها و اختلافات اجتهادی داشته باشد، زیرا اسلام همیشه دینی متعالی باقی می ماند که همه بشریت را به هدایت و راه درست راهنمایی می کند، اما کشمکش با هر انگیزه و سببی که انجام پذیرد، عملی انسانی خواهد ماند.

اگر نیروهای اسلام سیاسی، تاریخ اسلام، یعنی تاریخ مسلمانان در خلال روزگاران مختلف را دوباره بخوانند، شاید از شدت تاکید و اصرارشان بر بازگشت به روزگار سلف صالح کاسته شود، و دیگر پافشاری نکنند که باید راه بر روی آنان گشوده شود تا جامعه و سیاستهایش را بر وفق روش این سلف بنا نمایند. در این شکی نیست که آنان در اوج تقوی و پرهیزگاری قرار داشته اند، اما در امور متعلق به دنیا، مانند دیگر انسانها بودند، و این امر مستحق این است که در برابرش توقفی همراه با فهم داشته باشیم و نه از روی تعصب بسان تصویری شگفت انگیز که پرداخته خیال و کمبود معلومات یا زاده بی میلی به شناخت همه ابعاد این تصویر است.

مهم است بدانیم که بازتولید روزگار سلف صالح امکانپذیر نیست، اما می توان تقوی و پرهیزگاری ایشان را بسان الگویی برای مردم در عرصه دعوت به

اسلام مطرح کرد، و چنین کاری منطقی و قابل قبول است، بر عکس حالتی که بخواهیم بخاطر اهداف سیاسی و کشمکش سر قدرت به آن روی آوریم.

این نیز از عین اهمیت برخوردار است که اسلام را آنچنان سست نپنداریم که به خاطر اختلاف رأی و دیدگاه آسیب ببینند، زیرا از نخستین روزهای این دین، مسلمانان با اختلافاتی سر و کار داشته اند که به دسته بندیهای حاد مذهبی یا درگیریهای خونین کشیده ولی این دین همچنان قوی و ثابت و استوار باقی مانده است.

می توان گفت که اختلاف دیدگاه راهی به کشمکش و بر زمین ریختن خون انسانها نبوده بلکه عاملی برای گشایش باب به روی دانشهای فقه و اجتهاد و ظهور مذاهب و درخشش فلسفه اسلامی بوده است.

اگر کشورهای اسلامی در همه ادوار شکوفایی تاریخ شان در برابر اختلاف رأی سعه صدر داشته اند، نیروهای بسیاری هم در دوره های انحطاط و عقب ماندگی دروازه را بر خود بسته و به فهمی بسته اکتفا کرده اند و نخواسته اند هیچگاه از آن پافراتر نهند، به ویژه اگر تحت تاثیر فشارهای خارجی مذهبی بوده اند که در دل بیابانها ظهور نموده اند. چنانکه می دانیم فقه بیابانی و صحرانشینی سختگیرانه و بسته است و با عرفها و سنتها و اندیشه های صحرانشینان همخوانی دارد.

مصر چقدر از تکفیر و از فتاوایی رنج برده است که به تقویت هراس افکنی و هراس افکنان انجامیده است... اختلاف بر سر حجاب و نقاب نمی تواند دشمنی با اسلام باشد، و نپذیرفتن سیاستهای اخوان و نیروهای همانند شان نباید با تهمت زنی پاسخ داده شود، و نباید هر گونه نقدی در باره ایران و حزب الله با حمله سختی روبرو گردد.

قضیه مهمتر پاکسازی میراث فکری ما است یا حد اقل بازنگری در برخی احادیث روایت شده و دقت در باره آنها، کاری که سختگیران و محافظه کاران به شدت در برابر آن می ایستند.

یک بار دیگر یاد آور می شویم که طرح قضایای اختلافی برای گفتگو، دشمنی با اسلام و نفرت از آن نیست. به عنوان مثال، اخوان المسلمین یک جماعت متشددی است که راهش را انتخاب کرده است و می خواهد آن را بنام اسلام بر همه بقبولاند، و آنان بعنوان یک جماعت و بعنوان افراد و اشخاص قابل احترام هستند، اما اینکه فعالیت بنام دین را در احتکار خود در آورند و از دیگران بخواهند آنان را بعنوان سخنگویان اسلام بپذیرند، نه و هزار بار نه... هیچ مسلمانی حق

ندارد که خود را وصی دیگران بیندارد و به گونه ای تصرف کند که گویا آسمان او را برگزیده است که به نمایندگی از او سخن براند و گویا وحی بر او نازل می شود.

مسلمان باید دعوتگر و پرهیزگار و عالم باشد، و مردم را به اسلام دعوت کند و مریدان و یارانی را به گرد خود یکجا سازد، ولی اگر ادعا کند که تنها او حق دارد بنام دین سخن بگوید، زیاده روی غیر قابل قبولی است.. و نپذیرفتن چنین ادعایی دشمنی با اسلام نیست، همچنانکه دعوت به روشنگری و همگامی با عصر و فعال ساختن حرکت اجتهاد برای دستیابی به راه حلهای اسلامی برای مشکلات و قضایای این عصر، بجای پناه بردن به راه حلهای گذشته ای که سلف در شرایطی دیگر ارائه کرده بودند که با زندگی امروز رابطه ای ندارد، نمی تواند دشمنی با اسلام باشد.

اگر عده ای به دلایل خاصی از انقلاب ایران طرفداری می کنند و آن را راهی به پیروزی اسلام و پیشرفت آن می دانند، این موضع به آنان تعلق دارد، اما نیروهای فراوانی در منطقه هستند که تلاش برای پخش اصول انقلاب ایران را نمی پسندند و راضی نیستند که تلاشهای شدیدی صورت گیرد تا این کشور به نیروی منطقه ای بزرگی تبدیل گردد که بتواند در امور داخلی دیگر کشورها بخصوص لبنان و فلسطین دخالت کند.. اختلاف در این زمینه هیچ ربطی به دین ندارد، بلکه دعوایی است بر سر نفوذ سیاسی.

پس به همان نقطه آغاز بر می گردیم، اختلاف در دیدگاهها یا موضعگیریها، نباید بعنوان کفر و دشمنی با اسلام قلمداد گردد، و شتاب در تهمت زدن دیگران به هر شکل آن مردود است، و دعوت به بازتولید روزگار سلف، نادیده گرفتن تاریخ و حقایق آن است.

.....

.....

ترجمه مطلب فوق جهت اطلاع خدمت تقدیم گردید.

با احترام

دکتر خالدین ضیایی
ریس اندیشکده گفتمان تعلیمی